

مفتحات آوایی و دستوری گویش نهاوندی

دکتر ولی‌الله ظفری

اشاره :

مقاله‌ی زیر از آقای دکتر ولی‌الله ظفری (متولد ۱۳۱۲ نهاوند) استاد محترم زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اهواز و مؤلف کتاب دوجلدی «حسیه در ادب فارسی» است. ضمن تشکر از همکاری ایشان در ارسال این مقاله، فصل‌نامه‌ی فرهنگان امیدوار است در شماره‌های بعد نیز مقالات علمی و پژوهشی دیگری از استاد را چاپ و منتشر نماید.

با نزدیک شدن شهرها و از بین رفتن فاصله‌ها و گسترش وسایل ارتباط جمعی چون رادیو و تلویزیون و روزنامه، دیواره‌ی فرهنگ‌های محلی که گنجینه‌های بازمانده از نیاکان ماست، فرو می‌ریزد و در فرهنگ‌های دیگر مستهلک و محو می‌شود. پیرمردان و پیرزنانی که امروز و فردا در می‌گذرند، با خود اندوخته‌هایی بس گران‌قدر از فرهنگ و آداب و رسوم و گویش را به دل خاک می‌برند. روزی نمی‌گذرد که از ستارگان گویش‌های محلی اختری غروب نکند و ناپدید نشود.

گردآوری این گویش‌ها و ثبت و ضبط آن‌ها یکی از کارهای بس مهم است و کوشش و عزمی جمعی را می‌طلبد. چه بسیار واژه‌هایی که هر روز به نادرست در زبان فارسی ساخته می‌شود، در حالی که همان واژه به صورت کار آمده و جا افتاده در گویشی هنوز به زندگی خود ادامه می‌دهد.

هر یک از این واژه‌های گویشی بازگوکننده‌ی گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی ملت ما هستند و مجموع آن‌ها می‌تواند زبان فارسی را پربار سازد.

اما پرداختن به نهاوند و گویش نهاوندی و تعلق خاطریم به آن - که «باشیراندرن شد و باجان به در شود» - به علت دینی است که به زادگاهم دارم. اگر چه نزدیک سی و پنج سالی است که به انگیزه‌ی دانش‌اندوزی رخت از آن سامان برکشیده و در دیاری دیگر گلیم اقامت

افکنده‌ام، ولی همواره نسبت به این مرز و بوم در خود شور و کشتی حس می‌کنم، زیرا وجودم از آب و گل آن سامان پرورده و تار و پود روح و روان و خاطرات کودکی‌ام با محیط زیبای «باروداب» و «گرجیان»^(۱) و مناظر پر برف و چشم انداز «گرو»^(۲) عجین شده است و پیوندهای خانوادگی‌ام در آن خطه خود سبب مهر و محبتی دیگر است.

آن گاه که در برگه‌های کتابخانه‌ها به عنوان‌هایی به نام «گوش...» برمی‌خوردم، چه اندازه متأسف می‌شدم، که چرا در گوش‌های نهاوندی و بروجردی و ملایری و همدانی که بسیار به هم نزدیک‌اند و شاخه‌ای است تناور از درخت کهن زبان فارسی، با وجود دانشمندان و استادانی چون آقایان دکتر شهیدی و دکتر زرین‌کوب و دکتر فرشید ورد و شادروان دکتر درخشان چنین پژوهش‌هایی صورت نگرفته است؟

این است که به جمع‌آوری برخی از واژه‌های نهاوندی پرداختم. تا آن‌که سفر هند پیش آمد. پس از بازگشت از هندوستان، دو مجموعه مقالات تحت عنوان «نهاوندشناسی» از انتشارات مؤسسه‌ی فرهنگی علیمرازیان به دستم رسید و همین بر شوق و شورم افزود. به خصوص وقتی دانستم استاد فاضل آقای «کرم‌خدا امینیان» هم در این زمینه مقالاتی نوشته و برای چاپ در اختیار مؤسسه‌ی یاد شده قرار داده‌اند.

چون بررسی واژه‌های یک گوش بدون توجه به گوش‌های هم‌جوار ناقص می‌نمود، به تحقیق در گوش‌های دیگر چون لری، لکی، کردی، بختیاری، بویر احمدی، حتی یزدی و سمنانی پرداختم. به راستی گستره‌ی گوش نهاوندی را بس وسیع یافتم. به خصوص در گوش‌های شوشتری و دزفولی شمال خوزستان نشانه‌های فراوان از آن یافتم. محدوده‌ای که از جنوب آذربایجان و از دامنه‌های الوند و زاگرس شروع شده و سرزمین لرستان و بختیاری و کهگیلویه را در می‌نوردد و تا بوشهر و جنوب شیراز را در بر می‌گیرد. حدس بنده بر این است که این منطقه همراه با آذربایجان مملکت ماد قدیم را شامل می‌شود.

اما درباره‌ی واژه‌ی «نهاوند» بیشتر مورخان نوشته‌اند: «شهری است بناکرده‌ی نوح، و در

۱- نام دو دهکده در شرق و نزدیک نهاوند

۲- یکی از شاخه‌های مهم زاگرس که همیشه پوشیده از برف است و نهاوند را از لرستان جدا می‌سازد.

اصل «نوح آوند» و تختگاه و مسند نوح بوده است»^(۱) و نظر کسروی بر این است که نهاوند کلمه‌ای است در مقابل «دماوند». بخش اول این نام یعنی «نُها» و «دُما» را با استناد به لهجه‌ی مردم شوشتر و دزفول به معنی «پیش» و «پس - دنبال» می‌گیرند^(۲) و «وند» را که در هر دو مشترک است، از «وندن» به معنای «نهادن» که در گویش کنونی شوشتریان به کار می‌رود تصور کرده‌اند^(۳). پس «نهاوند» یعنی شهر یا آبادی یا قلعه‌ی ایستاده و نهاده در پیش رو و «دماوند» یعنی شهر یا آبادی یا قلعه‌ی ایستاده در دنبال و پشت^(۴).

درباره‌ی گویش نهاوند، بد نیست که گفته‌ی ابن مقفع را در این خصوص بیاوریم: «لغت فارسی عبارت‌اند از: فهلوی، دری، فارسی، خوزی و... اما فهلوی منسوب است به فهله، و آن اسمی است که بر شهرهای اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان اطلاق می‌شود»^(۵).

پس گویش نهاوندی یکی از شاخه‌های مهم زبان پهلوی است و پهلوی نه تنها زبان پهنه‌ای وسیع از غرب و جنوب ایران، بلکه فراگیر، همه‌ی مردم با فرهنگ ایران بوده است. زبانی لطیف که ترجمان اندیشه و احساس و عاطفه‌هاست. تا جایی که به گفته‌ی استاد توس

۱- رجوع شود به مسالک الممالک ابن خردادبه، ترجمه‌ی سعید خاگوند. ص ۱۵۸ و ۱۵۹ و نیز برهان قاطع، تصحیح دکتر معین، ذیل: دماوند و نهاوند

۲- هم اکنون در گویش نهاوند و اطراف «دُما» به معنی «پشت» و «نُوا» به معنی «جلو و پیش» است.

۳- این که احمد کسروی به گویش شوشتری استناد کرده‌اند، بنده تا اندازه‌ای نظر ایشان را محق می‌دانم، چه با اقامت بیست ساله‌ی خود در خوزستان متوجه این نکته شده‌ام که ریشه‌ی بسیاری از لغات نهاوندی را بین مردم این ناحیه باید جست‌وجو کرد و ان شاء... در بحث از واژگان نهاوندی به موارد مشترک آن‌ها اشاره خواهم کرد. اما درباره‌ی نهاوند و ریشه‌های تاریخی آن رجوع شود به مقاله‌ی جامع و ممتع استاد بزرگوار جناب آقای دکتر عزیزالله بیات مندرج در مجموعه مقالات همایش نهاوندشناسی. ص ۴۴-۷۵

۴- برهان قاطع تصحیح دکتر معین. چاپ امیر کبیر. ذیل «دماوند» و «نهاوند»

۵- همان مأخذ. ج ۱، مقدمه. ص بیست و نه

و لسان الغیب شیراز برای بیان حالات تند عاطفی خود، از پهلوئی پردازی بلبل حکایت می‌کنند:

نگه کن سحرگاه تا بشنوی
 همی نالد از مرگ اسفندیار
 زبلبل سخن گفتن پهلوئی
 ندارد به جز ناله زو یادگار

(فردوسی) ***

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوئی
 یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
 می‌خواند دوش درس مقامات معنوی
 تا از درخت نکته‌ی توحید بشنوی

(حافظ)

پس به تنهایی پرداختن به چنین موضوعی گسترده مشکل می‌نمود. متأسفانه از دانشجویان هم نتوانستم کمک بگیرم. چه در منطقه‌ی خوزستان کم‌تر دانشجویی داشتیم که از خطه‌ی نهاوند و آن حوالی باشد. به هر حال یک‌تنه وارد میدان شدم. آن‌چه در حافظه داشتم قلمی کردم و از آشنایان و همشهریان هم که گاهی فرصت دیدارشان دست می‌داد، کم و بیش یاری می‌گرفتم و ضمناً چنان‌که قبلاً گزارش شد از مطالعه و جست‌وجو در گویش‌های دیگر غافل نبودم. در آغاز بر سر آن بودم که تنها به واژگان نهاوندی پردازم، اما با مطالعه در آثار همانند به سوی دو جنبه‌ی دیگر یعنی ساختمان دستوری و ضرب‌المثل‌ها نیز کشیده شدم. البته یقین ندارم که حق مطلب را ادا کرده باشم. شاید این دریافت‌ها با بسیاری از کاستی‌ها همراه باشد، که ممکن است مورد ایراد همشهریان سخن‌سنج قرار گیرد. ولی با جان و دل آماده‌ی پذیرفتن نظرات اصلاحی و آرای محققانه آنان خواهم بود.

این پژوهش را تحت سه عنوان عرضه می‌کنم:

۱ - مختصات آوایی و دستوری گویش نهاوندی

۲ - واژگان نهاوندی

۳ - ضرب‌المثل‌های نهاوندی

نشانه‌های آوایی

الف - همخوان‌ها = صامت‌ها

| | | | |
|---|-----------|---|-------|
| s | س - ص - ث | b | ب |
| z | ز - ض - ظ | p | پ |
| h | ح - ه | t | ت - ط |
| č | چ | d | د |
| j | ج | k | ک |
| m | م | g | گ |
| n | ن | q | ق - غ |
| r | ر | x | خ |
| ʒ | ژ | f | ف |
| y | ی | v | و |
| ' | ء - ع | š | ش |

ب - واکه‌ها = مصوت‌ها

| | |
|---|----------|
| ā | آ |
| a | ا |
| u | او |
| o | ا |
| i | ای |
| e | اِ |
| é | اِ کشیده |
| á | اَ کشیده |
| ó | اُ کشیده |

یادآوری ۱ - مصوت مرکبی نیز در گویش نهاوندی به کار می رود که از آمیختن (a = e) و (o = u) ترکیب می شود، مانند تلفظ /u/ فرانسه (eo) چون:

سوزه seoza (سوزن)

کوزه keuzza (کوزه)

یادآوری ۲ - در گویش نهاوندی آن گاه که «گ» پس از «ن» قرار می گیرد مانند: «جنگ»، هنگ، تفنگ» از نظر آوایی طوری با هم می آمیزند که جدا کردن آن ها ممکن نیست. به عبارت دیگر «ن» که واج خیشومی دندانی است با واج «گ» که آوایی پسکامی انسدادی است، همراه یک دیگر نوعی صدای مرکب یا «دیفتونگ» ایجاد می کنند. این آوا در لری هم وجود دارد. آنانی که سرود لری (دایه دایه وخت جنگه» را شنیده اند، در تلفظ «جنگه» به خوبی می توانند این آوای مرکب را حس کنند. از این رو بنده این آوا را به صورت «n^g» نشان داده ام:

(جنگ = Jan^g) (سنگ = San^g) تفنگ = tofan^g)^(۱)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - آقای حمید ایزد پناه در تألیف فرهنگ لری و لکی چنین نشانه ای را برای این آوای مرکب اختیار کرده اند ولی در باره ی آن هیچ گونه توضیحی نداده اند.

فصل اول

مختصات گویش نهاوندی و تفاوت آن با فارسی کنونی

۱-۱- های بیان حرکت ماقبل^(۱) که در زمان قدیم «ا = آ» تلفظ می‌شد و امروزه تحت تأثیر لهجه‌ی مرکزی ایران (چون تهرانی، اصفهانی، سمنانی و...) «ا = |» خوانده می‌شود، در گویش نهاوندی به همان صورت قدیم «ا = آ» تلفظ می‌گردد.

| فارسی کنونی | نهاوندی | نهاوندی | فارسی کنونی |
|-------------|---------|---------|-------------|
| خانه | xane | خونه | xona |
| راننده | ranande | راننده | rānanda |
| کله | kalle | کله | kalla |
| دُنبه | dombe | دمه | domma |

۱-۲- ابدال

۱-۲-۱- مصوت (واکه‌ی) /ā = Ā/ فارسی پیش از صامت (همخوان) پایانی /n/ روی هم در گویش نهاوندی به صورت /o/ ظاهر می‌شود و در این حالت (n = ن) پایانی فارسی در گویش نهاوندی تلفظ نمی‌شود و این در صورتی است که واژه به اسمی دیگر اضافه نشده باشد، زیرا در آن حالت /n/ ظاهر می‌گردد:

| فارسی | نهاوندی | فارسی | نهاوندی |
|--------|----------|-------|---------|
| جان | jān | جو | jo |
| دکان | dokān | دکو | doko |
| آسمان | asemān | آسمو | asemo |
| زعفران | zà'farān | زفرو | za'fero |

۱- رک. فرهنگ معین، ج ۱. مقدمه، ص پنجاه و شش

۲- پسوند (a) بازمانده از فارسی باستان نیست بلکه بازمانده‌ی (ak) در فارسی میانه است که خود از پسوند (aka) پارسی باستان مشتق شده است. (فرهنگ معین، ج ۴، ذیل (ه)).

| | | | | |
|------|--|---------|-------|-------|
| | | نهایندی | | فارسی |
| | no | نو | nān | نان |
| | kamo | کمنو | kamān | کمان |
| | یادآوری - درگوش بروجردی به /ɲ/ بدل می‌شود: | | | |
| | | ن | ب | ف |
| doko | doku | دکو | dokān | دکان |
| no | nu | نو | nān | نان |

۱-۲-۳- مصوت /ā = Ā/ فارسی پیش از /ne/ درگوش نهایندی به صورت /o/ تلفظ می‌شود:

| | | | | |
|---------|--------|---------|--|--------|
| | | ن | | ف |
| xona | خونه | xāne | | خانه |
| dona | دونه | dāne | | دانه |
| mardona | مردونه | mardāne | | مردانه |
| šona | شونه | šāne | | شانه |

۱-۲-۴- مصوت /ā = Ā/ فارسی پیش از صامت /b/ پایانی تواماً درگوش نهایندی به شکل مصوت مرکب /ev/ تلفظ می‌شود:

| | | | | |
|--------------------|------|--------|--|-------|
| | | ن | | ف |
| (^۱)ev | او | âb | | آب |
| xev | خو | xâb | | خواب |
| zarev | زرو | zahrâb | | زهراب |
| aftev | آفتو | âftâb | | آفتاب |

۱- در لری (او = ou) تلفظ می‌شود.

۱-۲-۵- مصوت /a = آ/ پیش از /f = ف/ صامت، با هم به /او = ev/ تبدیل می شود.

| | | | |
|--------|-------|--------|-------|
| | ن | | ف |
| evsâr | اوسار | afsâr | افسار |
| derevš | دروش | darafš | درفش |
| kevš | کیوش | kafš | کفش |
| benevš | بینوش | banafš | بنفش |

۱-۲-۶- مصوت /a = آ/ پیش از صامت /b = ب/ معمولاً با هم به صورت (ev) تلفظ می گردد:

| | | | |
|------|------|------|-----|
| | ن | | ف |
| šev | شو | šab | شب |
| tev | تو | tab | تب |
| lev | لو | lab | لب |
| kevk | کیوک | kabk | کبک |

۱-۲-۷- /b = ب/ بعد از مصوت /ā = آ/ و /a = آ/ و /i = ای/ در این گویش به /v = بدل می شود.

| | | | |
|--------|---------|--------|-------|
| | ن | | ف |
| āvi | آوی | ābi | آبی |
| golāvi | گلاوی | golābi | گلایی |
| savat | سَوَت | sabad | سبد |
| bavar | بَوَر | bebar | بِبر |
| siv | سیو | sib | سیب |
| bavaxš | بَوَخَش | bebaxš | بیبخش |

۱-۲-۸ - واژه‌های فارسی مختوم به «بان = bān» معمولاً «bān» آن‌ها به /vo/ یا /bo/ تبدیل می‌شود و اگر اضافه شوند /n = / آشکار می‌شود:

| | ن | ف |
|-----------------|---------------|---------|
| biyāvo | بیاؤ | biyābān |
| pāsevo - pāsebo | پاسیؤ - پاسیو | pasebān |
| darbo | دریو | darbān |

۱-۲-۹ - صامت /r = /r/ پایانی پس از مصوت بلند /ā = /ā/ و /i = /i/ به /l = /l/ بدل می‌شود:

| | ن | ف |
|---------|---------|---------|
| tāl | تال | tār |
| enjl | انجیل | anjir |
| qil | قیل | qir |
| xanazol | خانازول | xanāzir |

۱-۲-۱۰ - صامت /z = /z/ فارسی در بعضی از واژه‌های نهایندی به /j/ تبدیل می‌شود:

| | ن | ف |
|--------|-------|--------|
| reje | رجه | reže |
| manija | منیجه | manize |
| meja | مجه | može |

۱-۲-۱۱ - در پاره‌ای از واژه‌های نهایندی /q = /q/ فارسی، /x = /x/ تلفظ می‌شود و این در صورتی است که پیش از آن مصوت باشد:

| | ن | ف |
|------|-----|------|
| yaxa | یخه | yaqe |
| vaxt | وخت | vaqt |

| | | | |
|------|-----|------|-----|
| vaxm | وخم | vaqf | وقف |
| noxt | نخت | notq | نطق |

۱-۲-۱۲ - ابدال مصوت بلند /u = او / به مصوت کوتاه /o = ا: (۱)

| | | | |
|--------|-------|--------|-------|
| | ن | | ف |
| roftan | رُفتن | ruftan | روفتن |
| doxtan | دُختن | duxtan | دوختن |
| soxtan | سُختن | suxtan | سوختن |

۱-۲-۱۳ - صامت /n = میانن پیش از /b = درگوش نهانندی - همانند فارسی - به /m = تبدیل می‌شود:

| | | | |
|----------|-------|-------|-----------------|
| | ن | | ف |
| ammār | امّار | ambār | انبار / امبار / |
| amor | امر | ambor | انبر / امبر / |
| šamma | شَمّه | šambe | شنبه / شمبه / |
| (۲)pamma | پَمّه | pambe | پنبه / پمبه / |
| domma | دَمّه | dombe | دنبه / دمبه / |

یادآوری - کلمه‌ی «غنچه» نیز به صورت /qomca / غمچه به گفتار در می‌آید.

۱-۲-۱۴ - جابه جایی حروف:

| | | | |
|-------|-------|-------|-------|
| | ن | | ف |
| nazb | نذب | nabz | نبز |
| ask | عسک | aks | عکس |
| taski | تاسکی | tāksi | تاکسی |

۱- این تلفظ با لهجه‌ی ملایری مشترک است. ر. ک. دکتر فرشید ورد، مجله‌ی آشنا، «ریشه و

ماده‌ی فعل»، سال پنجم، ش ۲۱

۲- در این باره رجوع شود به دستور پنج استاد، ج اول، ص ۴

| | | | |
|-------|------|-------|------|
| mejāz | مجاز | mezāj | مزاج |
| qolf | قلف | qofl | قفل |
| faxs | فخس | fasx | فسخ |

۱-۲-۱۵ - تبدیل /d = د/ به /y = ی/ با تغییر واکه، در صورتی که /d/ بین دو واکه (مصوت) باشد:

| | | | |
|-------|------|-------|-------|
| | ن | | ف |
| āyem | آیم | ādam | آدم |
| bāyem | بایم | bādām | بادام |

۱-۳-۳ - حذف

۱-۳-۱ - حذف /ع = ع/، /و/ و تبدیل آن به یک مصوت کوتاه:

| | | | |
|-------|------|--------|------|
| | ن | | ف |
| xalat | خالت | xal'at | خلعت |
| qala | قله | qal'a | قلعه |
| nemat | نِمت | ne'mat | نعمت |

۱-۳-۲ - صامت پایانی /ه = h/ که به آن‌های ملفوظ نیز می‌گویند در گویش نهاوندی به شرط آن‌که پس از مصوت بلند قرار گیرد، به تلفظ در نمی‌آید:

| | | | |
|------|------|-------|-------|
| | ن | | ف |
| čā | چا | cāh | چاه |
| rā | را | rāh | راه |
| ruvā | رووا | rubāh | روباه |
| kolā | کلا | kolāh | کلاه |
| ko | کُ | kuh | کوه |

۱-۳-۳- صامت‌های پایانی پس از /او = U/ غالباً در گویش نهاوندی حذف می‌شود:

| ف | ن | | ف |
|-----|----|-----|-----|
| چوب | چو | čub | چوب |
| دوغ | دو | duq | دوغ |

۱-۳-۴- مصوت کوتاه /a = ˊ/ پیش از صامت /h = ە/ در کلمات یک هجایی یا دوهجایی در گویش نهاوندی به شکل مصوت کشیده /á/ ظاهر و صامت /h = ە/ حذف می‌گردد:

| ف | ن | | ف |
|-------|------|--------|-------|
| شهر | شر | šahr | شهر |
| قهر | قر | qahr | قهر |
| نهر | نر | nahr | نهر |
| صحرا | صرا | sahrā | صحرا |
| بهرام | برام | bahrām | بهرام |

۱-۳-۵- صامت میانی /h = ە/ پس از مصوت /e/ بدل به /y/ می‌شود:

| ف | ن | | ف |
|------|------|--------|------|
| مهدی | میثی | mehdi | مهدی |
| بهتر | بیتر | behtar | بهتر |

گاهی هم پس از حذف، تنها مصوت پیش از آن کشیده می‌شود.

| | | | |
|-------|------|---------|-------|
| مهر | مر | mehr | مهر |
| مهریه | مریه | mehriye | مهریه |
| سحر | سر | sehr | سحر |

۱-۳-۶- صامت /d/ پایانی پس از /n/ می افتد:

| | ن | | ف |
|--------|-------|---------|--------|
| kaman | کمن | kamand | کمند |
| ban | بن | band | بند |
| gan | گن | gand | گند |
| čan | چن | čand | چند |
| rišxan | ریشخن | rišxand | ریشخند |

۱-۳-۷- /t = ت / بعضی از واژه‌های فارسی که پس از صامت /s = س/ قرار دارد در گویش نهاوندی می افتد:

| | ن | | ف |
|-------|-----|--------|------|
| das | دس | dast | دست |
| mas | مس | mast | مست |
| doros | درس | dorost | درست |
| pus | پوس | pust | پوست |
| mās | ماس | māst | ماست |

۱-۳-۸- صامت /d/ فارسی در چند واژه‌ی نهاوندی به صامت /t/ تبدیل می شود:

| | ن | | ف |
|--------|-------|---------|--------|
| pātešā | پاتشا | pādešāh | پادشاه |
| noxot | نُخْت | naxod | نخود |
| mačēt | مچت | masjed | مسجد |

۱-۴- واو معدوله

در گویش نهاوندی تلفظ واو معدوله تنها در کلمه‌ی «خواهر» دیده می شود، یعنی به صورت /xovār = خوار/. این نشانه‌ی کهنگی گویش است و شاید متأثر از هم‌جواری باکردان و لران باشد. چه در گویش کردی و لری چنین تلفظی وجود دارد و علت آن را هم در موقعیت سخت کوهستانی کردستان و لرستان باید دانست که موجب نیامیختن مردمان آن

سامان با اقوامی دیگر و در نتیجه دست نخوردگی و نادگرگونی زبان آنان شده است. (۱)

| | | | | | |
|-------|-----|-------|------|-------|---------|
| | لری | | کردی | | نهایندی |
| xovar | خور | xowār | خوار | xovār | خوار |

۱-۵- جمع

علامت جمع در گویش نهایندی /ā = T/، مخفف /ها/ی فارسی است که به پایان اسم‌ها می‌پیوندد:

| | | | | | |
|--------|-------|---|-------|------|---------------|
| | | | ن | | |
| ketāvā | کتاوا | ، | ketāv | کتاو | کتاب، کتاب‌ها |
| mardā | مردا | ، | mard | مرد | مرد، مردها |
| zanā | زنا | ، | zan | زن | زن، زن‌ها |
| asbā | اسب‌ا | ، | asb | اسب | اسب، اسب‌ها |

یادآوری ۱- اگر اسم به /های غیر ملفوظ = a/ ختم شود، در جمع های غیر ملفوظ می‌افتد:

| | | | | | |
|------|------|---|------|------|---------------|
| | | | ن | | |
| xonā | خونا | ، | xona | خونه | خانه، خانه‌ها |
| bačā | بچا | ، | bača | بچه | بچه، بچه‌ها |

یادآوری ۲- /n = /های صامتی که به /آن/ پایان می‌پذیرند و در گویش نهایندی می‌افتند، در حالت جمع ظاهر می‌شوند:

| | | | | | |
|----------|--------|---|--------|------|-------------------|
| | | | ن | | |
| jevonā | جونا | ، | jevo | جو | جوان، جوان‌ها |
| pāsevonā | پاسونا | ، | pāsevo | پاسو | پاسبان، پاسبان‌ها |
| dokonā | دکونا | ، | doko | دکو | دکان، دکان‌ها |

۱- در این باره رجوع شود به «گویش کردی مهاباد» از دکتر ایران کلباسی، چاپ مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۱۶۲ و فرهنگ لری و فرهنگ لکی، تألیف ایزد پناه

۶-۱ - معرفه و نکره

۱-۶-۱ - اسم در گویش نهاوندی مانند فارسی آن‌گاه که از ادات نکره یعنی /یک، ی/ خالی باشد، معمولاً معرفه است:

ف

ن

خانه رفتی؟ xona rafti? خونه رفتی؟

کتاب را گرفتی؟ ketava gerefti? کتاو گرفتی

گاورا فروختی...? gevekana foroxti? گوکنه فرختی؟

نشانه‌ی معرفه در گویش نهاوندی /آ = a/ یا /ک = ka/ است که به اسم می‌پیوندد.

ف

ن

آن قلم qalama قلم

کتاوک (۱) ketaveka آن کتاب

کوچه ک keucaka همان کوچه

دفتر daftara آن دفتر

۱-۶-۲ - نشانه‌های نکره در گویش نهاوندی عبارت‌اند از:

۱ - /یه = ye/ در اول اسم: یه مردی ye mardi: مردی

۲ - /ای = i/ در آخر اسم: کتاوی ketavi: کتابی

۳ - /یه = ye/ در اول و /ای = i/ در آخر اسم:

یه باغی ye bāqi: یک باغی

یه خونه‌یی ye xoneyi: یک خانه‌ای

۷-۱ - نشانه‌ی مفعول

در گویش نهاوندی، اگر اسم معرفه به همخوان (صامت) ختم شود، در حالت مفعولی به جای «را» نشانه‌ی مفعول فارسی، به آخر آن /آ = a/ می‌افزایند:

۱- در کردی هم علامت معرفه /ک = ka/ است. مانند: کتاوک = ketavaka

| | | |
|---------------|----------------|---------------|
| ف | | ن |
| فرش را خریدم | farša xariyem | فرش خریم |
| بشقاب را شکست | pošqāva eškenā | پشقاو ایشکینا |

اما اگر اسم معرفه به /های غیر ملفوظ = /a یا /ā / یا /u ختم شود، به آن /ن = /na اضافه می‌کنند: (۱)

| | | |
|-------------------|----------------------|-----------------|
| ف | | ن |
| روزنامه را گرفتم | ruznāma-na-gereftem | روزنامه ن گرفتم |
| خدا را فراموش نکن | xodā-na-farāmuš nako | خدان فراموش نک |
| آهو را شکار کرد | ahu-na-šekār kerd | آهون شکار کرد |
| جارو را بردار | jāru-na-verdār | جارون وردار |

۸-۱- اضافه

اضافه در گویش نهاوندی با زبان معیار و رسمی فارسی تفاوتی ندارد.

| | |
|---------------|------------|
| ن | ف |
| مثال: کتاب ما | Ketābe mā |
| کتابِ ایما | Ketāve imā |

۹-۱- صفت و اضافه

جایگاه صفت بیانی و مضاف الیه همواره - چون فارسی - پس از موصوف و مضاف است و معمولاً با کسره‌ای به اسم پیش از خود می‌پیوندد:

| | | |
|------------|-----------|------------|
| ف | | ن |
| Ketābe xub | کتاب خوب | ketāve xu |
| xāneye mā | خانه‌ی ما | xuney imā |
| marde dānā | مرد دانا | marde donā |

(۱) - در گویش بختیاری و بویراحمدی هم چنین است.

۱-۹-۱ - علامت نسبت در گویش نهاوندی ، /i- / است که به اسم اضافه می شود:

پشم، پشمی pašm, Pašmi آهه، آهنی āhe, āheni

۱-۹-۲ - گاهی هم با تکرار اسم همراه است :

نازنازی ، لک لکی ، نُخ نُخی ، خال خالی

۱-۹-۳ - از نشانه های تصغیر صفت علاوه بر / چه، ک / که در فارسی هم معمول است،

پسوند «اوله» است که به اسم افزوده می شود: (۱)

مشک + اوله = مشکوله maškula مشک کوچک

دیگ + اوله = دیگوله digula دیگ کوچک

تاپو + اوله = تاپوله tāpula تاپوی کوچک (۲)

الهی شکر د کردگار، ببله و دل دیگوله و دار .

elāhi šokred kerdegār , babela ve del digula ve dār.

خدایا شکر ، بچه در شکم و دیزی هم به بارست . (یعنی وضع رو به راه است .)

۱-۹-۴ - صفت فاعلی یا اسم فاعل در گویش نهاوندی بدین گونه است:

بن مضارع + انه = ena

ف

ن

xorande خورنده xorena خور + انه خورنه

parande پرنده parena پَر + انه پرنه

darande درنده derena دَر + انه درنه

čarande چرنده čarena چَر + انه چرنه

و گمان بنده بر این است که /ena/ تغییر یافته ی /ānda = /anda/ نشانه ی اسم فاعل فارسی

است. طبعاً کلماتی چون /sāzena = /sāzena/ و /bālena = /bālena/ اسم فاعل و به معنی «ساز

زننده» و «بال زننده = پرنده» هستند . که از افزودن اسم به این پسوند ، ساخته شده اند .

۱- در گویش بختیاری هم چنین پسوندی وجود دارد.

۲- تاپو : نوعی مخزن گلی است به شکل خمیره که برای نگهداری گندم و آرد از آن استفاده می کنند.

۱-۹-۵- اسم + او /u/، همانند زبان فارسی صفت مرکب می سازد متنها با بار منفی: شرمو، شاشو، اشکمو، ريقو، ترو و...

۱-۱۰- ضمائر:

۱-۱۰-۱- ضمائر شخصی ناپيوسته:

| | | | | |
|-------------------|----|------|------|-------------------|
| ن | م | ف | ن | ف |
| ma ^(۱) | من | ایما | imā | ما ^(۲) |
| تو | تو | شما | šomā | شما |
| أ | او | أنا | onā | آن ها - یا - آنان |

۱-۱۰-۲- ضمائر ملکی: ضمائر ملکی در گویش نهاوندی بدین قرار است:

| | | | | |
|-------------------|---------|-------|--------|----------|
| ن | ام | ف | ن | ف |
| إم ^(۳) | em | أم | إمو | emo |
| إت ^(۳) | et | أت | إتو | eto |
| إش | eš | أش | إشو | ešo |
| کتاوم | ketāvem | کتاوم | کتاومو | katāvemo |
| کتاوت | katāvet | کتاوت | کتاوتو | katāveto |
| کتاوش | katāveš | کتاوش | کتاوشو | katāvešo |

۱- گویش قاینی «مه = ma» دکتر، زمردیان، چاپ آستان قدس ص ۳۰

۲- تاریخ سیستان «ایما = imā» مقدمه، ص یو، و متن، ص ۲۸۵ و گویش بختیاری، ج ۴، عبدالعلی خسروی، نشر غزل، چاپ اول ۱۳۷۵، اصفهان. گویش بویراحمدی و ... «ایما = imā» ص ۳۴ و بررسی گویش کردی، علی رخزادی، پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد در دانشگاه شهید چمران، «ایمه = ima» و گویش کردی مهابادی، ایران کلیاسی، ص ۲۰۵ «آمه = ama».

۳- همچنین در گویش بختیاری «إت = et»

۱-۱۰-۳- ضمایر اشاره:

| | | | |
|--------|-------|---------|-----------|
| ف | ن | ف | ن |
| آن (۲) | اُ | این (۱) | ای |
| آن‌ها | اُنا | این‌ها | اینا |
| | | | اینجه (۳) |
| | آن‌جا | onjo | این‌جا |
| همان | همو | همین | همی |

۱-۱۰-۴- ضمایر مشترک:

در گویش نهاوندی تنها یک ضمیر مشترک وجود دارد که برای همه‌ی اشخاص به کار

می‌رود و آن ضمیر «خو = xo» است، مانند:

اُخُوش خُور تَرَه o xoveš xavar nara او خودش خبر ندارد.

این ضمیر معمولاً با ضمایر پیوسته به کار می‌رود:

| | | | |
|--------|----------|------|-----------|
| ف | ن | ف | ن |
| خودمان | xomo | خودم | xovem (۴) |
| خودتان | xoto | خودت | xovet (۵) |
| خودشان | xošo (۷) | خودش | xoveš (۶) |

۱- ای: اوستایی، گویش بختیاری. ج ۴ ص ۵۹۶

۲- همچنین گویش همدانی

۳- گویش شه‌میر زادی

۴- همچنین گویش بختیاری

۵- نیز همان گویش

۶- همان گویش

۷- نیز همان گویش

۱-۱۰-۵- ضمایر پرسشی:

| | | |
|------|------|--------------|
| ن | | ف |
| کی | ki | چه کسی؟ |
| چی | či | چه، چه چیزی؟ |
| کامی | kāmi | کدام؟ |
| کو | ku | کجاست؟ |
| کجو | kojo | کجا؟ |
| کی | key | چه وقت؟ |
| چُنه | čona | چرا؟ |

۱-۱۱ بعضی از قیدهای گویش نهاوندی که در فارسی به کار نمی‌روند، به شرح زیرند:

| | | |
|-----------------------|-------|----------------|
| ن | | ف |
| ایسه ^(۱) | ise | هم اکنون، الآن |
| اُسو | oso | آن وقت |
| هنی | hani | هنوز |
| دامو ^(۲) | dāmo | پایین |
| ای لا ^(۳) | ila | این سو |
| اُلا | ola | آن سو |
| ایواره ^(۴) | ivāra | غروب |
| دُما ^(۵) | domā | پشت، عقب |

۱- همچنین فرهنگ لکی به صورت «ایسه = isa» ص ۹ و گویش بویراحمدی «ایسو = iso»، گویش

همدانی بدین گونه «ایسه = ise» ۲- نیز همدانی

۳- در فرهنگ لری

۴- نیز در گویش کردی و لری و در فرهنگ پهلوی مکتزی به صورت (ایبارگ = ebārag)

۵- نیز فرهنگ لکی، لری، شوشتری و همدانی

| | | |
|--------------------------------------|--------------------|----------------|
| پیش ، جلو | novā | نوا |
| آن طور ، آن قدر | čono | چنو (۱) |
| این چنین ، این گونه | čini | چینی |
| مانند ، چون | či | چی (۲) |
| شاید ، دراصل به معنی «گناهست» (۳) | gās | گاس |
| قید تأکید | hondey | هندی |
| فرضاً ، گیریم که | hangiri | همگیری |
| آن قدر | onza | آنزه |
| تند | ton | تن |
| بسیار نرم و آهسته | nāri-o-tāri | ناری و تاری |
| آهسته آهسته | teoreok-vā-teoreuk | توروک و اتوروک |

۱-۱۲-حروف: او و ev

۱-۱۲-۱- پیوستارها:

| | | |
|-------------|----------|---------|
| برای این که | vereike | ورایکه |
| اگر | ayar, ar | آیر، آر |
| مگر | mar | مر |

فصل دوم: فعل

۱-۲- مصدر: مصدر در گویش نهاوندی با نشانه‌های (ان = an) ، (این = eyan) در پایان فعل ماضی شناخته می‌شود: گفتن (goftan) ، نوشتن (neveštan) ، پوسن (peosesan) به معنی پوسیدن ، دوسن (devesan) به معنی دویدن ، آمین (âmeyan) به معنی آمدن ، پُرسین (porseyan) به معنی پرسیدن و دُونین (deveneyan) به معنی دواندن .

مصدرهایی که در فارسی به «ایدن» ختم می‌گردند، در گویش نهاوندی به «سن = san» پایان می‌پذیرند.

مصدرهای با نشانه‌ی «سن = san» معمولاً مصدر فعل‌های لازم و آن‌هایی که به (این = eyan) ختم می‌شوند مصدر فعل‌های متعدی‌اند.

بُرسن borresan بریده شدن بُرین
سُرسن soresan سُردن سُرتین
soreneyan سرانیدن، لغزانیدن
۲-۲- اینک بعضی از مصدرهای ساده‌ی گویش نهاوندی به صورت‌های لازم و متعدی و گاه به یک صورت آورده می‌شود:

| متعدی | | لازم | |
|-----------|-------------|---------------------|---------|
| شکستن | eškeneyan | اشکستن | eškesan |
| الک کردن | bextan | بختن ^(۱) | |
| کباب کردن | bereshtan | برشتن | |
| کباب کردن | berijeneyan | بریجنین | |
| پوسیدن | busiyan | بوسین | |
| | | پاسسن | pâsesan |
| پاشاندن | pâšeneyan | پاشیدن | pâšesan |
| پرانیدن | pareneyan | پریدن | paresan |

۱- هم‌چنین است در گویش شوشتری ، ضمناً این کلمه در گویش نهاوندی به معنی «دوشیدن» هم هست .

| | | | لازم | |
|----------------|--------------------------|-----------|---------------------|---------------------|
| پاشاندن | peškeneyan | پشکنین | پاشیده شدن | peškesan (۱) پشکسن |
| برگرداندن | peleneyan | پلنین | برگشتن | pelesan پلسن |
| آلودن | pelekeneyan | پلکنین | پلکیدن | pelekesan پلکسن |
| | | | - آلوده شدن | |
| مـتورم ساختن | panameneyan | پنمین | پنمیدن | panamesan پنمسن |
| | | | - ورم کردن | |
| پوساندن | peoseneyan | پوسنین | پوسیدن | peosesan پوسن |
| | | | ساییده شدن | tasesan تاسسن |
| تپاندن | tapeneyan | تپنین | به جایی وارد شدن | tapesan (۲) تپسن |
| خراشیدن | terc^eneyan | ترچنین | خراش یافتن | tercesan ترچسن |
| چیزی | | | | |
| ترکاندن | tarakeneyan | ترکنین | ترکیدن | tarakesan ترکسن |
| چیزی را | tern ^G eneyan | ترنگین | گیر کردن | terengesan ترنگسن |
| جاگیر کردن | | | | |
| له کردن | telpeneyan | تلپنین | له شدن | telepesan (۳) تلپسن |
| به راه انداختن | teoreokeneyan | توروکتن | به راه افتادن آهسته | teoreokesan توروکسن |
| | | | و شکستن تخمه | |
| له کردن | teleneyan | تلنین (۴) | له شدن | telesan تلسن |
| زیر پا | | | | |

۱- پشجیدن ، پشکیدن ، مکزی (فرهنگ پهلوی)

۳- شوشتری : «ترپسن

۲- در شوشتری : «تپسن»

۴- هم چنین در گویش بختیاری

| متعدی | | لازم | | | |
|--------------------|-------------|----------|-----------|------------------------|---------------------|
| غر کردن | tomeneyan | تمنین | tomesan | تَمَسَن | فرورفتن و غر شدن |
| سقط کردن | topeneyan | توپنین | tupesan | توپَسَن | سقط شدن |
| حیوان | | | | حیوان | |
| شکست دادن | tuzeneyan | توزنین | tuzesan | توزَسَن | شکست خوردن |
| پاشاندن | teoceneyan | توچنین | teocesan | توچَسَن | پاشیده شدن |
| له کردن | teliqeneyan | تلقنین | teliqesan | تلیقَسَن | له شدن |
| ذوب کردن | teveneyan | تونین | tevesan | توسن ^(۱) | آب شدن |
| پاره کردن و شکافتن | tilišeneyan | تیلیشنین | tilišesan | تیلیشَسَن | پاره شدن |
| | | | | جَسَن | فرار کردن |
| | | | | جُسَن | جستجو کردن |
| | | | | جنگَسَن | جنگیدن |
| | | | | چَقَسَن | ترکیدن |
| ترکاندن | čeqeneyan | چقنین | čeqesan | مخصوصاً چینی | |
| خم کردن | čameneyan | چمنین | čamesan | چمَسَن | خم شدن |
| چراندن | čareneyan | چرنین | čaresan | چرَسَن | چریدن |
| نرم کردن | helemeneyan | هلمنین | helemesan | هلمَسَن ^(۲) | آب افتادن و نرم شدن |
| خاراندن | xāreneyan | خارنین | xāresan | خارَسَن | خاریدن |
| خنداندن | xaneneyan | خننین | xanesan | خنَسَن | خندیدن |
| خیساندن | xiseneyan | خیسنین | xisesan | خیسَسَن ^(۳) | خیس خوردن |

۱- درگوش بختیاری: Tonidan و درگوش شوشتری tabandan

۳- شوشتری: «خیسهسن»

۲- درگوش شوشتر: هلمهسن

| متعدی | | لازم | |
|---------------------------|---------|--------------------------|---------------------|
| درانیدن dereneyan | درین | دریدن deresan | درس ^(۱) |
| دواندن deveneyan | دوین | دویدن devesan | دوسن |
| | | دانستن donesan | دونسن |
| خراب کردن romeneyan | رُمنین | خراب شدن romesan | رُمسن |
| روستن و ماساندن ročeneyan | رُچنین | بسته شدن از سرما ročesan | رُچسن |
| زدن zeyan | زین | زدن zanesan | زنسن |
| سراندن soreneyan | سُرین | سرخوردن و لغزیدن soresan | سُرسن |
| ریزاندن šoreneyan | شُرین | ریزش کردن šoresan | شُرسن |
| متلاشی کردن šelepeneyan | شَلپنین | متلاشی شدن šelepesan | شَلپسن |
| تکان دادن šekeneyan | شکنین | تکان خوردن šekesan | شکسن |
| به هم زدن šoloqeneyan | شلقنین | به هم خوردن šoloqesan | شلقسن |
| مایعات | | مایعات | |
| | | به هم خوردن šuvesan | شوسن ^(۲) |
| مایعات | | مایعات | |
| به هم زدن šiyeneyan | شینین | به هم خوردن šiyesan | شیسن |
| | | مایعات | |
| شکافتن šiqeneyan | شیقنین | شکافته شدن šiqesan | شیقسن |
| طلبیدن talaveneyan | طلونین | طلبیده شدن talavesan | طلوسن |
| فهماندن fameneyan | فمنین | فهمیدن famesan | فمسن |

| متعدی | لازم |
|--|---------------------------------------|
| قרתین qerteneyan قطع کردن | قرتسن qertesan قطع شدن |
| کرنین kereneyan خراشیدن | کرسن keresan خراشیدن |
| کروجنین korujeneyan جویدن | کروجسن korujesan جویدن |
| ماسنین maseneyan ^(۲) ماساندن | ماسسن ^(۱) māsesan بسته شدن |
| لرزنین larzeneyan لرزاندن | لرزسن larzesan لرزیدن |
| وراجنین verajeneyan ^(۳) بالازدن | وراجسن verājesan بالازدن |
| آستین | آستین |
| وراشنین verāšeneyan آشامیدن | |
| ولاینین velayneyan مشت مال کردن | ولایسن velāyesan مشت مال شدن |
| | وریسین veriseyan برخاستن |
| | هرنین ^(۴) hareneyan |
| | هرعر کردن |
| چلوسنین čloseneyan چروکاندن | چلوسسن čelosesan چروکیدن |
| | کرنین koreneyan نعره کشیدن گاو |
| | کورنین kurenyan نعره کشیدن گاو |

۲-۳- اینک بعضی از فعل‌های پیشوندی:

| متعدی | لازم |
|--|-----------------------------------|
| ورتلقنین ^(۵) verteleqeneyan زیادترید کردن | ورتلقسن verteleqesan زیادترید شدن |
| | ورم کردن |

۲- درگوش شوشتری: «ماسنیدن»

۴ همچنین در لری

۱- نیز شوشتری

۳- همچنین است درگوش لری

۵- گوش خوانساری

| متعدی | لازم |
|---|---|
| ورتلیشسَن (۱) <i>vertelišeneneyan</i> پاره کردن - عصبانی شدن | ورتلیشسَن <i>vertelišesan</i> پاره شدن |
| ورسکسَن <i>vereškeneyan</i> ورشکسته کردن | ورسکسَن <i>vereškesan</i> ورشکسته شدن |
| | ورقرسن <i>verqoromesan</i> درشت و چاق شدن |
| | ورقو لوچسن <i>verqulucesan</i> جمع و چروکیده شدن |
| | ورکردن (۳) <i>verkerdan</i> آتش روشن کردن |
| | ورگلسن (۴) <i>vergelsan</i> دراز کشیدن |
| وریردینن <i>veryardenyan</i> برگرداندن | وریشتن <i>veryaštan</i> برگشتن |
| | وری سین <i>veriseyan</i> برخاستن |
| | ورهوفسن (۵) <i>verhufesan</i> کف کردن و جوش زدن ورم کردن، تبخال |

۲-۴ - فعل های مرکب: *شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

ف

عوض کردن

بدگویی و غیبت کردن (۷)

دامن کسی را لکه دار کردن

ن

آلش کردن (۶)

بزم گرفتن

بی صورت کردن

رتال جامع علوم انسانی
āleš kerdan

bazm gerftan

bi surat kerdan

۲ - نیز لری

۴ - گویش قایینی «ورگلیدن»

۶ - نیز شوشتری ، خوانساری ، لری و بختیاری

۱ - نیز همان گویش

۳ - نیز لری و بختیاری

۵ - لری ، شوشتری «ورهلفهسن»

۷ - نیز لری

| ف | | ن |
|--|--------------------|-----------------------------|
| اصلاح کردن | paru kerdan | پرو کردن |
| جدا کردن گوشت از استخوان | pesā kerdan | پسا کردن |
| پس انداز کردن و صرفه جویی و ذخیره کردن | pase das kerdan | پس دس کردن ^(۱) |
| کمین کردن | pese kerdan | پس کردن ^(۲) |
| سرپوش گذاشتن | pankur kerdan | پنکور کردن |
| عوض کردن دو چیز | taxt zeyan | تاخت زین ^(۳) |
| مردن | tefāq efteyan | تفاق افتین |
| دست و پا زدن | tal o pā kerdan | تل و پا کردن ^(۴) |
| آرام کردن (مخصوصاً بچه) | tam zeyan | تم زین |
| دروغ‌بافی و اغراق گفتن | čāp-e-čup zeyan | چاپ چوب زین |
| کف زدن | čap zeyan | چپ زین |
| چشمک زدن | češ šonan | چش شونن |
| چشم خوردن | češ zeyan | چش زین |
| حرص زدن | češ o pet raftan | چش و پت رفتن |
| آب بازی کردن | čelep čelep kerdan | چلپ چلپ کردن ^(۵) |
| حمله کردن | halmat everdan | حلمت آوردن |
| فشاردن | xošārdan | خشاردین ^(۶) |
| خاموش کردن آتش | xaf kerdan | خف کردن |
| خواب دیدن | xev diyan | خودین |
| در خواب مردن | xevāxev raftan | خو او خورفتن ^(۷) |

۲- نیز لری

۳ و ۴- نیز شوشتری

۷- لری

۱- قاپنی : pase des

۳- نیز لری

۶- لری

| ف | | ن |
|--|----------------------|--------------------------------|
| دعوا به پا کردن | dāl čeqeneyan | دال چقنن |
| دراز کشیدن - دراز بودن | derāz biyan | دراز بین ^(۱) |
| مشغول به کار شدن | dase kār biyan-šovan | دیس کارین ^(۲) - شون |
| روبه رو کردن، قرار دادن | reu ve reu kerdan | رو و رو کردن ^(۳) |
| دوکس برای بررسی امری | | |
| ساکت شدن | sā enāxtan | سااناختن |
| درگیر شدن در نزاع، آماده‌ی نزاع گردیدن | sar šāx šuvan | سر شاخ شون |
| سردواندن | sar deveneyan | سردونین |
| سر تکان دادن | sar lekeneyan | سرلکنین |
| عود کردن | su kerdan | سو کردن |
| نگریستن - نگاه کردن | seyl kerdan | سیل کردن |
| عفونی شدن | sim kašīyan | سیم کشین |
| گیج کردن | sort kerdan | شورت کردن |
| دراز کشیدن | šelāl biyan | شلال بین |
| از زیر بار اجرای کاری فرار کردن | šona xāli kerdan | شونه خالی کردن |
| انبوه شدن جمعیت در جایی | qel zeyan | قل زین |
| بلعیدن و فرو بردن | qeut deyan | قوت دین |
| خویشاوند و فامیل شدن | qeumi kerdan | قومی کردن ^(۴) |
| به وسیله‌ی ازدواج دو نفر | | |

۱- همدانی

۲- لری

۳- فرهنگ لکی

۴- فرهنگ لکی

| ف | | ن |
|---|---------------------|---------------------------|
| از پرحرفی سرکسی را به درد آوردن | kās kerdan | کاس کردن ^(۱) |
| کشیک دادن | kešek kašīyan | کشک کشین |
| لبه‌ی چیزی را پراندن | kal kerdan | کل کردن ^(۲) |
| بی‌اعتنایی کردن نسبت به کسی | kam mahali kerdan | کم محلی کردن |
| جمع شدن جنین در شکم و جمع شدن آب و بالا آمدن چیزی | kus basan | کوس بسن ^(۳) |
| درد کردن چشم | gel kerdan | گیل کردن |
| غلتیدن | gel -o- pel kerdan | گل و پل کردن |
| آمیختن، به هم انداختن | gal-e-ham enāxtan | گل هم اناختن |
| بسیار درد گرفتن | lerp-o-leula kerdan | لرپه و لوله کردن |
| به دور خود چرخیدن | ler xordan | لر خوردن ^(۴) |
| چرخانیدن و به هم زدن مایع | ler deyan | لردین |
| لانه کردن | liz gereftan | لیز گرفتن |
| آب بینی را بالا کشیدن | mof-e-mof kerdan | مف مف کردن ^(۵) |
| منع کردن | menā kerdan | منا کردن |
| خودستایی کردن | manem manem kerdan | منم منم کردن |
| به خواب رفتن و بی‌حس شدن | meureuja kerdan | مورجه کردن |
| عضوی از بدن | | |
| گریه کردن | nikela tar kerdan | نیکله تر کردن |
| شناختن | veja everdan | وجاوردن ^(۶) |

۲- شوشتری

۴- شوشتری

۶- لری

۱- فرهنگ عوام

۳- فرهنگ لری

۵- شوشتری

| ف | | ن |
|------------------------|-------------------|------------------|
| وعده گذاشتن | vada neyan | وده نین |
| پهن کردن | velā kerdan | ولا کردن |
| لاابالی شدن، بدبخت شدن | voru gaštan | وروگشتن (۱) |
| عادت کردن | hukāra biyan-šoan | هوکاره بین ، شون |
| حرص زدن | heul zeyan | هول زین |
| غش کردن، ترسیدن | heul kerdan | هول کردن (۲) |
| ترساندن | yās dār kerdan | یاس دار کردن |
| ترسیدن | yās ver dāštan | یاس ورداشتن |

۲-۵ - بعضی از مصدرهای ساده‌ای که با مصدرهای کنونی فارسی تفاوت‌هایی دارند به شرح زیرند:

| ف | | ن |
|-----------|----------|----------|
| شناختن | ešnāxtan | اشناختن |
| شنیدن | ešnaftan | اشنفتن |
| ساختن | sāxdan | ساختدن |
| فشار دادن | šoxārdan | شخاردن |
| انداختن | šonan | شونن |
| شستن | šuštan | شوشتن |
| خاراندن | kelaštan | کلاشتن |
| گزیدن | gaštan | گشتن (۳) |
| لیسیدن | leštan | لشتن (۴) |
| بخشیدن | vaxšian | وخشین |

۱- لری

۲- لری

۳- دکتر فرشید ورد، آشنا، سال پنجم، ش ۲۱ و نیز گویش بویراحمندی

۴- فرهنگ فارسی پهلوی، ص ۳۱۳ و نیز فرهنگ لری

۳- دستگاه فعل - درگوش نهادندی نیز، فعل دو بن دارد: بن ماضی و بن مضارع
بن ماضی: این ماده با حذف نشانه‌ی مصدر /an/ و /eyan/ ساخته و به یکی از صامت‌های /n,s,t/ ختم می‌شود.
بن مضارع با حذف صامت‌های /n,s,t/ از پایان بن ماضی ساخته می‌شود. این گروه را افعال منظم گویند.

| مصدر | ماده بن ماضی | بن مضارع |
|-----------------|--------------|-----------|
| gof tan گفتن | gof t گفت | gof گف |
| bāftan یافتن | bāft یافت | bāf باف |
| xanesan خنسن | xanes خنس | xan خن |
| larzesan لرزن | larzes لرزس | lraz لرز |
| teveneyan تونین | teveney تونی | teven تون |
| čarenyan چرخن | čaren چرن | čar چر |

اما افعال بی قاعده یا نامنظم آن‌هایی هستند که صامت پایانی بن مضارع آن‌ها با بن ماضی تغییرات آوایی نیز دارند:

| مصدر | بن ماضی | بن مضارع |
|----------------|-------------|----------|
| rextan رختن | rext رخت | rīz ریز |
| enāxtan اناختن | enāxt اناخت | nāz ناز |
| āmeyan آمین | āmā آما | ā آ |
| diyan دین | di دی | beyn بین |

۳-۱- شناسه

ضمیرهایی که به بن ماضی یا مضارع می‌چسبند و به افعال شخصیت می‌بخشند عبارت‌اند از:

| | | | |
|---|--------------|----|-------------|
| م | اول شخص مفرد | یم | اول شخص جمع |
| ی | دوم شخص مفرد | ید | دوم شخص جمع |
| د | سوم شخص مفرد | ن | سوم شخص جمع |

چنان‌که ملاحظه می‌شود از شناسه‌ی سوم شخص جمع فارسی /ن/ مانده و /د/ افتاده است.

۲-۳ - ماضی ساده از رفتن

بن ماضی + شناسه

| | | | | |
|--------|--------------------|--------|-------|---------------|
| raftim | اول شخص جمع: رفتیم | raftem | رفتم | اول شخص مفرد: |
| raftid | دوم شخص جمع: رفتید | rafti | رفتگی | دوم شخص مفرد: |
| raftan | سوم شخص جمع: رفتن | raft | رفت | سوم شخص مفرد: |

۳-۳ - ماضی نقلی

| | | | | | |
|---------|----------|--------|----------|-------|-------|
| raftim | رفته ایم | raftam | رفته ام | رفتیم | رفتیم |
| raftid | رفته اید | rafti | رفته ای | رفتید | رفتید |
| raftand | رفته اند | rafta | رفته است | رفتند | رفتند |

تفاوت ماضی ساده و نقلی در گویش، این است که در ماضی نقلی تکیه روی هجای آخرست، ولی در ماضی ساده تکیه‌ای وجود ندارد و آهنگ کلمه به اصطلاح زبان‌شناسان افتان است نه خیزان. به علاوه در اول شخص مفرد، ماده‌ی فعل به /am/ اضافه شده است نه به /em/.

۳-۴ - ماضی استمراری از خندیدن:

پیش جزء /م/ + بن ماضی + شناسه:

| | | | |
|-----------|----------|------------|--------------|
| mexanesem | مِ خنسم | می خندیدم | اول شخص مفرد |
| mexanesi | مِ خنسی | می خندیدی | دوم شخص مفرد |
| mexanea | مِ خنس | می خندید | سوم شخص مفرد |
| mexanesim | مِ خنسیم | می خندیدیم | اول شخص جمع |
| mexanesid | مِ خنسید | می خندیدید | دوم شخص جمع |
| mexanesen | مِ خنسن | می خندیدند | سوم شخص جمع |

۳-۵- ماضی بعید: از «نوشتن» اسم مفعول + ماضی ساده ی «بین = biyan»

| | ن | ف | |
|---------------|------------|-------------|--------------|
| nevešta biyem | نوشته بیم | نوشته بودم | اول شخص مفرد |
| nevešta biyi | نوشته بییی | نوشته بودی | دوم شخص مفرد |
| nevešta bi | نوشته بی | نوشته بود | سوم شخص مفرد |
| nevešta biyim | نوشته بییم | نوشته بودیم | اول شخص جمع |
| nevešta biyid | نوشته بیید | نوشته بودید | دوم شخص جمع |
| nevešta biyen | نوشته بین | نوشته بودند | سوم شخص جمع |

۳-۶- ماضی التزامی

صفت مفعولی + مضارع التزامی «بین = biyan»

| | | | |
|-------------|------------|------------|--------------|
| rafta bāšem | رفته باشم | رفته باشم | اول شخص مفرد |
| rafta bāši | رفته باشی | رفته باشی | دوم شخص مفرد |
| rafta bāše | رفته باشه | رفته باشد | سوم شخص مفرد |
| rafta bāšim | رفته باشیم | رفته باشیم | اول شخص جمع |
| rafta bāšid | رفته باشید | رفته باشید | دوم شخص جمع |
| rafta bāšan | رفته باشن | رفته باشند | سوم شخص جمع |

۳-۷- ماضی استمراری ملموس

ماضی ساده ی «داشتن» + ماضی استمراری

| | ن | ف | |
|-----------------|---------------|-----------------|--------------|
| dāštem meraftem | داشتم مرفتم | داشتم می رفتم | اول شخص مفرد |
| dāšti merafti | داشتی مرفتی | داشتی می رفتی | دوم شخص مفرد |
| dāšt meraft | داشت مرفت | داشت می رفت | سوم شخص مفرد |
| dāštīm meraftīm | داشتیم مرفتیم | داشتیم می رفتیم | اول شخص جمع |
| dāštīd meraftīd | داشتید مرفتید | داشتید می رفتید | دوم شخص جمع |
| dāšten meraften | داشتن مرفتن | داشتند می رفتند | سوم شخص جمع |

۳-۸ - مضارع التزامی از «بردن»:

| | ن | ف | |
|---------|-------|-------|--------------|
| bavarem | بورم | بیرم | اول شخص مفرد |
| bavari | بوری | بیری | دوم شخص مفرد |
| bavara | بوره | بیرد | سوم شخص مفرد |
| bavarim | بوریم | بیریم | اول شخص جمع |
| bavarid | بورید | بیرید | دوم شخص جمع |
| bavaran | بورن | بیرند | سوم شخص جمع |

۳-۹ - مضارع اخباری

پیش جزء / م / + بن مضارع + شناسه از «دانستن»:

| | ن | ف | |
|--------|--------|----------|--------------|
| meynem | می‌نم | می‌دانم | اول شخص مفرد |
| meyni | می‌نی | می‌دانی | دوم شخص مفرد |
| meyna | می‌نه | می‌داند | سوم شخص مفرد |
| meynim | می‌نیم | می‌دانیم | اول شخص جمع |
| meynid | می‌نید | می‌دانید | دوم شخص جمع |
| meynan | می‌نن | می‌دانند | سوم شخص جمع |

۳-۹ - فعل امر:

در گویش نهاوندی مانند فارسی رسمی، فعل امر دو صیغه دارد:

دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع:

پیشوند /ب = /ba + بن مضارع:

| | ن | ف | |
|---------|--------|---------|--------|
| baxor | بخور | bexur | بخور |
| baxorid | بخورید | bexorid | بخورید |

۳-۱۰- فعل آینده:

درگوش نهادند، برای فعل آینده هم صیغه‌ی مضارع استفاده می‌کنند مثال :

| | |
|---------|---------------------------|
| miyām | می آییم (هفته‌ی دیه) میام |
| miyāy | می آیی میای |
| miyā | می آید میا |
| miyāym | می آییم میایم |
| miyāyid | می آیدید میاید |
| miyān | می آیند میان |

و هم به کمک مشتقات خواستن (xāsan = خاسن) ، مثال :

| | | |
|-----------------|------------------------|--------------------------|
| moxām biyām | (هفته‌ی دیه) مخام پیام | (هفته‌ی دیگر) خواهیم آمد |
| moxāy biyā | مخای بیا | خواهی آمد |
| moxā biyā | مخاییا | خواهد آمد |
| moxāym biyāym | مخایم بیایم | خواهیم آمد |
| moxāyid biyāyid | مخاید بیاید | خواهید آمد |
| moxān biyān | مخان بیان | خواهند آمد |

۳-۱۱- فعل های ربطی:

درگوش نهادندی، فعل های ربطی عبارت اند از «استن = astan و بین = biyan : بودن» و «شون = šouan : شدن» ، مثال :

۳-۱۲- فعل «استن» در جمله های اسنادی به صورت شناسه به کار می روند:

| | | | |
|-----------|------|---------|------|
| ف | ن | ف | ن |
| xuyim | خویم | xoyem | خویم |
| xuyid | خوید | xoyi | خویی |
| xuvan | خون | xuva | خووَ |
| خوبیم : | | خوبم | |
| خوید : | | خویی | |
| خوب اند : | | خوب است | |

۳-۱۳ - زمان حال از «بین = biyan: بودن»

| ن | ف | ن | ف |
|-----|-------|------|-------|
| هسم | hesem | هسیم | hesim |
| هسی | hesi | هسید | hesid |
| هسا | hesā | هسن | hesin |

۳-۱۴ - ماضی ساده از «بین = biyan: بودن»

| ن | ف | ن | ف |
|------|-------|---------------------|-------|
| بیم | biyem | بییم ^(۱) | biyim |
| بییی | biyi | بیید | biyid |
| بی | bi | بین | biyen |

۳-۱۵ - مضارع التزامی از «بین = hiyan: بودن»:

| ن | ف | ن | ف |
|-----|-----|-------|-------|
| بام | bām | باییم | bāyim |
| بای | bāy | باید | bāyd |
| با | bā | بان | bān |

چنان‌که ملاحظه می‌شود، گویش نهاوندی بسیار ساده‌تر و خلاصه‌تر از فارسی کنونی است.

۳-۱۶ - متعدی کردن فعل:

برای متعدی کردن فعل لازم قاعده این است:

بن مضارع + انین eneyan مانند:

مصدر: خن (خند) + انین = خننین xaneneyan خنداندن

۱- در لهجی ملایری این صیغه‌ها به صورت «بیدم، بیدی، بید...» استعمال می‌شود ولی بروجردی آن با نهاوندی تفاوتی ندارد.

| | | |
|-----------|-----------|------------------------|
| می‌خندانم | mexanenem | مضارع اخباری : مِ خننم |
| بخندانم | baxanenem | مضارع التزامی : بخننم |

برای ساختن فعل ماضی، علامت مصدر «ین = eyan» را حذف می‌کنیم و سپس شناسه را به آن می‌افزاییم. در این جا یک تبدیل صورت می‌گیرد. بدین ترتیب که دو /e/ تبدیل به /ā/ می‌شود و صیغه‌ی ماضی به دست می‌آید:

xaneneyan - yan = xanene

xanene + em = xanenām

بن مضارع «خننین» ← خنن

که تبدیل می‌شود به خنداندم

ف

ن

| | | | |
|---------|----------|--------|--------------|
| خنداندم | xanenām | خننام | اول شخص مفرد |
| خنداندی | xanenāy | خننای | دوم شخص مفرد |
| خندانید | xanenā | خننا | سوم شخص مفرد |
| خندانیم | xanenāym | خننایم | اول شخص جمع |
| خندانید | xanenāyd | خنناید | دوم شخص جمع |
| خندانند | xanenān | خننان | سوم شخص جمع |

۳-۱۷ - برای مجهول کردن ماضی ساده، چون فارسی از اسم مفعول فعل مورد نظر استفاده می‌کنیم و با افزودن کمک فعل «شون = sovan» به جای «شدن» زمان‌های لازم به دست می‌آید.

ماضی ساده‌ی مجهول = اسم مفعول + ماضی «شون»

ف

ن

| | | |
|-----------|------------|----------|
| دیده شوم | diya šoyem | دیه شوم |
| دیده شدی | diya šoyi | دیه شویی |
| دیده شد | diya šod | دیه شد |
| دیه شدیم | diya šoyim | دیه شویم |
| دیده شدیم | diya šoyid | دیه شوید |
| دیده شدند | diya šoyen | دیه شوند |

برای مجهول کردن مضارع ساده نیز از اسم مفعول و مضارع ساده «شون - šovan» استفاده می‌کنیم، مثال:

| ن | ف |
|----------|------------|
| دیه مشم | diya mešem |
| دیه مشی | diya meši |
| دیه مشه | diya meša |
| دیه مشیم | diya mešim |
| دیه مشید | diya mešid |
| دیه مشن | diya mešan |

۳-۱۸ - اینک به صرف فعل پیشوندی «وریشتن veyraštan: برگشتن» و نیز فعل متعدی همان مصدر «وریردنین veyardeneyan: برگرداندن» می‌پردازیم: (۱)

ماضی ساده

| ن | ف | ن | ف |
|--------|-----------|---------|-----------|
| وریشتم | veyraštem | وریشتم | veyraštim |
| وریشتی | veyrašti | وریشتید | veyraštid |
| وریشت | veyrašt | وریشتن | veyrašten |

ماضی استمراری

| ن | ف | ن | ف |
|--------|-------------|---------|--------------|
| وریشتم | vermeyaštem | وریشتم | vermeyaštim |
| وریشتی | vemeyašti | وریشتید | vermeyaštid |
| وریشتم | vermeyašt | وریشتن | vermaeyašten |

۱- در این قسمت از نوشته‌ی آقای رستمی در روزنامه‌ی اطلاعات ششم آذر ۱۳۶۹ تحت عنوان نقدی بر «واژه‌های اصیل نهاوندی» استفاده شده است.

ماضی نقلی

| ن | ف | ن | ف |
|--------|-----------|---------|-----------|
| وریشتم | veryaštam | وریشتم | veryaštīm |
| وریشتی | veryašti | وریشتید | veryaštīd |
| وریشته | veryašta | وریشتن | veryaštan |

ماضی بعید

| ن | ف |
|-------------|----------------|
| وریشته بییم | veryaštābiyem |
| وریشته بیی | veryašta biyi |
| وریشته بی | veryašta bi |
| وریشته بییم | veryaštābiyim |
| وریشته بیید | veryašta biyid |
| وریشته بین | veryašta biyen |

ماضی اخباری و مستقبل:

| ن | ف |
|---------|-------------|
| ورمیردم | vermeyardem |

مضارع التزامی:

| ن | ف |
|--------|-----------|
| وریردم | veryardem |

امر:

| ن | ف |
|---------|-----------|
| وریرد | veryard |
| وریردیت | veryardid |

۳-۱ - متعدی «وریردنین» *veryardenian* برگرداندن

ماضی ساده:

وریردنام *veryardenam* برگرداندم

ماضی استمراری:

ورمیردنام *vermeiyardenam* برمی‌گرداندم

ماضی بعید:

وریردنه بیم *veryardenabiyem* برگردانده بودم

استمراری ملموس:

داشتم ورمیردنام *dāstem ver meyardenam* داشتم برمی‌گرداند

۳-۲۰ - صرف فعل پیشوندی «وری سین» *verisiyan* برخاستن

ماضی ساده:

| | | | |
|---------|------------------------|-----------|---------------------------|
| ن | ف | ن | ف |
| وری‌سام | <i>verisām</i> برخاستم | وری‌سایم | <i>verisāyim</i> برخاستم |
| وری‌سای | <i>verisāy</i> برخاستی | وری‌سایید | <i>verisāyid</i> برخاستید |
| وری‌سا | <i>verisā</i> برخاست | وری‌سان | <i>verisāyn</i> برخاستید |

ماضی نقلی:

| | | | |
|---------|-----------------------------|------------|-------------------------------|
| ن | ف | ن | ف |
| وری‌سیم | <i>verisiyam</i> برخاسته‌ام | وری‌سی‌ام | <i>verisiyem</i> برخاسته‌ایم |
| وری‌سیی | <i>verisiyey</i> برخاسته‌ای | وری‌سی‌اید | <i>verisiyeyd</i> برخاسته‌ایم |
| وری‌سیه | <i>verisiya</i> برخاسته‌است | وری‌سین | <i>verisiyem</i> برخاسته‌اند |

ماضی استمراری:

| ف | | ن |
|-------------|------------|-----------|
| برمی‌خاستم | vermesām | ورم‌سام |
| برمی‌خاستی | vermesāy | ورم‌سای |
| برمی‌خاست | vermesā | ورم‌سا |
| برمی‌خاستیم | vermesāyim | ورم‌ساییم |
| برمی‌خاستید | vermesāyid | ورم‌سایید |
| برمی‌خاستند | vermesāyn | ورم‌ساین |

ماضی بعید:

| ف | | ن |
|---------------|---------------|-------------|
| برخاسته بودم | verisia biyem | وری‌سیه‌بیم |
| برخاسته بودی | verisia biyi | وری‌سیه‌بی |
| برخاسته بود | verisia bi | وری‌سیه‌بی |
| برخاسته بودیم | verisia biyim | وری‌سیه‌بیم |
| برخاسته بودید | verisia biyid | وری‌سیه‌بید |
| برخاسته بودند | verisia biyen | وری‌سیه‌بین |

مضارع اخباری:

| ف | | ن |
|------------|----------|----------|
| برمی‌خیزم | vermesem | ورمی‌سم |
| برمی‌خیزی | vermesi | ورمی‌سی |
| برمی‌خیزد | vermesa | ورمی‌سه |
| برمی‌خیزیم | vermesim | ورمی‌سیم |
| برمی‌خیزید | vermesid | ورمی‌سید |
| برمی‌خیزند | vermesan | ورمی‌سن |

مضارع التزامی:

| | | | ف | | ن |
|---------|---------|---------|--------|---------|--------|
| برخیزم | verisim | وری سیم | برخیزم | verisem | وری سم |
| برخیزی | verisid | وری سید | برخیزی | verisi | وری سی |
| برخیزند | verisan | وری سن | برخیزد | verisa | وری سه |



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مآخذ و منابعی که از آنها استفاده شده است:

- ۱- بررسی گویش بویراحمد و ... (افضل مقیمی) چاپ اول تهران ۱۳۷۳
- ۲- برهان قاطع، تصحیح دکتر معین، چاپ امیر کبیر، ج ۱، ص بیست و نه مقدمه
- ۳- بررسی گویش قاین، دکتر زمریدیان، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸
- ۴- بررسی گویش کردی، علی رخزادی، پایان نامه‌ی دوره‌ی فوق لیسانس، دانشگاه شهید چمران
- ۵- توصیف گویش تالشی، محرم رضایی، پایان نامه‌ی دوره‌ی فوق لیسانس، دانشگاه شهید چمران
- ۶- فرهنگ بهدینان، گردآورنده، جمشید سروشیان، به کوشش منوچهر ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم
- ۷- فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، شهمیرزادی، منوچهر ستوده، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۲
- ۸- فرهنگ عوام، سه جلد، امیرقلی امینی، ج ۱ چاپ دانشگاه اصفهان، ۱۳۳۹
- ۹- فرهنگ فارسی به پهلوی، بهرام فره‌وشی
- ۱۰- فرهنگ کوچک زبان پهلوی، دن. مکنزی، ترجمه‌ی مهشید میر فخرایی، چاپ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۱۱- فرهنگ لکی، حمید ایزد پناه، چاپ اول تهران، چاپخانه‌ی گیلان
- ۱۲- فرهنگ لری، حمید ایزد پناه، چاپ اول تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۳
- ۱۳- فرهنگ عامیانه‌ی عشایر بویراحمد و کهگیلویه، منوچهر لمعه، انتشارات اشرفی، تهران، ۱۳۴۹
- ۱۴- فرهنگ معین، ج (آ - خ) مقدمه، ص پنجاه و شش
- ۱۵- فهرست ابن الندیم، ترجمه‌ی تجدد
- ۱۶- گویش بختیاری، عبدالعلی خسروی، ج ۴، انتشارات غزل، اصفهان
- ۱۷- گویش خوانساری، محمد حسین تسبیحی، چاپ راولپندی پاکستان، ۱۳۵۴

۱۸- گویش کردی مهابادی، ایران کلباسی، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی،

۱۳۶۲

۱۹- مجموعه مقالات اولین همایش نهاوندشناسی، مؤسسه‌ی علیمرادیان، شهریور ۱۳۷۶

۲۰- مجموعه مقالات دومین همایش نهاوندشناسی، مؤسسه‌ی علیمرادیان، دی ماه ۱۳۷۶

۲۱- مختصری پیرامون فرهنگ عامیانه‌ی همدان و گویش آن، پرویز اذکایی، مجله‌ی هنر

و مردم، ش ۱۲۶، فروردین ۱۳۵۲

۲۲- واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتر، محمد باقر نیرومند، متن فتوکپی، فرهنگستان زبان ایران

۱۳۵۵

۲۳- واژه‌نامه‌ی خوری، بهرام فره‌وشی، چاپ وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵

۲۴- ریشه و ماده‌ی فعل، دکتر فرشید ورد، آشنا، سال پنجم، ش ۲۶

۲۵- نقدی بر واژه‌های اصیل نهاوندی، محمد رستمی، اطلاعات، ششم آذر ۱۳۶۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی